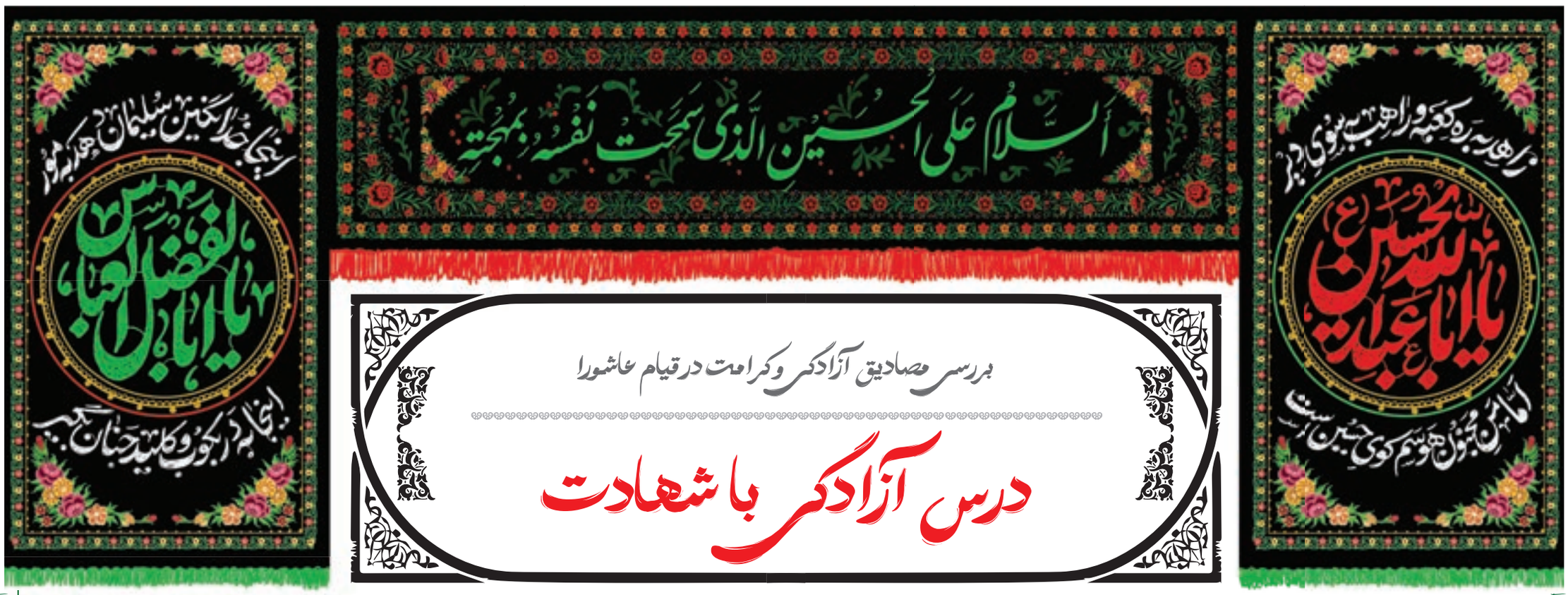


بررسی مصادیق آزادگی و کرامت در قیام عاشورا

درس آزادگی با شهادت

حمیده ذاکری| «آزادی» در مقابل بردگی، اصطلاحی حقوقی و اجتماعی است و به‌معنای رهایی تن از اسارت و نیز خلاصی از تنگناهای زندگی و انتخاب آگاهانه مسیر حق است، اما «آزادگی»، برتر از آزادی است و نوعی رهایی انسان از قیدوبندهای مادی و دنیایی است و نیز به‌معنای رهایی عقل و جان آدمی از زندان نفس و شهوت و گام‌برداشتن در مسیر رشد و تعالی است. خداوند متعال انسان را آزاد و با حق انتخاب آفریده است و در برابر آن، بندگی را به‌جز در پیشگاه خودش شایسته نمی‌داند. براین‌اساس، آزادی و آزادگی در اسلام یکی از ارزش‌های اصولی و مهم است. در معنای آزادی و آزادگی گاه به بیراهه رفته‌ایم، اما آیات و روایات و همچنین سیره اهل‌بیت(ع) به‌عنوان اصلی‌ترین منابع دین‌داری در اختیار ماست و با پیروی از آن‌ها می‌توان به معنای درست این ارزش دست یافت و از انحراف‌ها خلاص شد. مکتب امام‌حسین(ع) و سیره و روش ایشان در قیام عاشورا یکی از منابع معتبر برای آموزش آزادی و آزادگی و درس انسانیت است.

هرگز بنده دیگری مباش

حضرت علی(ع) در وصیت‌نامه‌شان به امام‌حسن(ع) در «نهج‌البلاغه» می‌فرمایند: «نفس و جان و روان خودت را گرامی بدار و از هر کار پست و از هر پستی محترم بدار.» امام بزرگوار در این توصیه نمی‌گویند جان خودت را گرفتار مکن، می‌گویند «اکرِم» یعنی احترام ذات خودت را حفظ کن و تن به پستی نده. همان‌طور که قرآن می‌فرماید «بزرگ‌ترین باختن‌ها، باختن خود است»، اینجا نیز امام‌علی(ع) همان معنا را به تعبیر دیگر می‌گویند: «پسرم برای هرچه از دست بدهی و بفروشی، می‌توان قیمت گذاشت، ولی یک نعمت هست که اگر آن را بفروشی، بهایی در همه جهان برای آن پیدا نمی‌کنی و آن خودت هستی، یعنی همان نفس و جان و روحت؛ اگر روحت را بفروشی و تمام دنیا را به تو بدهند، دیگر برابری نمی‌کند. هرچند تو را بدانچه خواهانی برساند.» نیز امام می‌فرمایند: «پسرم، هرگز بنده دیگری مباش، زیرا خدا تو را آزاد آفریده است. آزادگی در آن است که انسان کرامت و شرافت خویش را بشناسد و تن به پستی و ذلت و حقارت نفس و اسارت دنیا و زیرپانهادن ارزش‌های انسانی ندهد.»

تکریم انسان در کربلا

بنا به آموزه‌های اسلام، همه انسان‌ها دارای ارزش و کرامت هستند و اگر فردی بر فرد دیگر ارجحیت دارد، به‌دلیل میزان ایمان و تقوای اوست، نه رنگ و زبان و قبیله و نژاد و منطقه جغرافیایی. با مشاهده واقعه عاشورا متوجه می‌شویم یکی از برجسته‌ترین میدان‌هایی که در آن کرامت و ارزش انسان حفظ می‌شود، میدان کربلاست.

امام‌حسین(ع) در عاشورا به یاران خویش عزت بخشیدند، آنان را باوفاترین یاوران حق نامیدند، خود را به بالین یکایک یاران شهیدشان می‌رساندند و سر آنان را بر دامن می‌گرفتند. ایشان بین آنان تفاوت قائل نمی‌شدند، هم بر بالین فرزند بزرگوارشان علی‌اکبر(ع) حاضر شدند و هم بر بالین غلام خویش شتافتند. پذیرش توبه حر از سمت امام‌حسین(ع) یکی دیگر از جلوه‌های انسانیت و کرامت در کربلاست. وقتی حر بیدار شد و توبه کرد و به اردوی امام پیوست، تردید داشت که امام‌حسین(ع) او را می‌پذیرد یا نه. او از امام‌حسین(ع) پرسید: «آیا برای من توبه‌ای هست؟» نقطه امید او به بزرگواری امام‌حسین(ع) بود. حضرت نیز توبه و بازگشت او را پذیرفتند و به او فرمودند: «آری، خداوند توبه‌ات را می‌پذیرد و گناهانت را می‌بخشد.» و این‌گونه او را به بخشایش و رستگاری امید دادند. به گفته کارشناسان، این ارج‌نهادن به مقام یک انسان توبه‌کننده است که خود را از ظلمت رهانده و به نور رسانده است. هرچند سابقه‌ای تیره و گناه‌آلوده دارد، ولی اینک به نور، ایمان آورده است.

ارزش کرامت انسان و آزادگی

کرامت و ارزش انسان به‌اندازه‌ای است که حتی در لحظات دشوار و زمانی که امام‌حسین(ع) بین انتخاب مرگ و زندگی هستند، بیان می‌کنند که مرگ باعزت بهتر از زندگی با ذلت است و این پیام آن‌چنان با فطرت آدمی هم‌سو و هم‌سنگ است که از پس قرن‌ها زنده و جاودانه مانده است. امام‌حسین(ع) در بخشی از سخنانشان در روز عاشورا، فرمودند: «مرا میان دو چیز مخیر کرده است: میان شمشیر و تن‌دادن به خواری. و هیهات که ما تن به ذلت و خواری دهیم. خدا و رسول او و مؤمنان و دامن‌های پاک و مطهر [که ما در آن پرورش یافته‌ایم] و دل‌های غیرتمند و جان‌های بزرگ‌منش، این را بر ما نمی‌پذیرند که فرمان‌بری از فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم.»

بنا به آموزه‌های اسلام، همه انسان‌ها دارای ارزش و کرامت هستند و اگر فردی بر فرد دیگر ارجحیت دارد، به‌دلیل میزان ایمان و تقوای اوست، نه رنگ و زبان و قبیله و نژاد و منطقه جغرافیایی

درس آزادگی از امام در عاشورا

یکی از اشعاری که امام‌حسین(ع) در نبرد عاشورا آن را سروده‌اند و به‌عنوان شعاری در برابر بیعت با یزید مطرح کردند، این شعر است: «الموت خیر من رکوب العار / والعار اولی (خیر) من دخول النار؛ مرگ از ننگ ذلت و پستی بهتر و ننگ و عار از داخل‌شدن در آتش شایسته‌تر است. (ابن‌شهرآشوب، مناقب آل ابیطالب(ع)، ج۴، ص۶۸)» این بیان نشان‌دهنده روح آزاده انسان‌های بزرگ است که حتی در شرایط دشوار نیز بین آزادگی و ذلت، آزادگی را انتخاب می‌کنند و جان فاخری را که هدیه پروردگار متعال است، به ذلت و زبونی بندگی غیر نمی‌کشانند و در راه آزادی جامعه نیز مبارزه می‌کنند.

درس آزادگی از یاران امام در عاشورا

فرهنگ آزادگی در یاران امام و شهدای کربلا نیز بود. مسلم‌بن‌عقیل پیشاهنگ نهضت حسینی در کوفه نیز، هنگام رویارویی با سپاه ابن‌زیاد رجز می‌خواند و می‌جنگید: «هرچند که مرگ را چیز ناخوشایندی می‌بینم، سوگند خورده‌ام که به‌جز با آزادگی کشته نشوم.» چنین آمده است که همین شعار و رجز را عبدا...، پسر مسلم‌بن‌عقیل، در روز عاشورا هنگام نبرد در میدان کربلا می‌خواند. همچنین، از جمله شهدای روز عاشورا در دفاع از امام‌حسین(ع)، عبدا... و عبدالرحمن، پسران عزره غفاری، بودند که در کنار امام‌حسین(ع) جنگیدند تا به شهادت رسیدند. این دو شهید بزرگوار در رجزی که در روز عاشورا می‌خواندند، مردم را به دفاع از «فرزندان آزادگان» دعوت می‌کردند و با این عنوان از آل پیامبر(ص) یاد می‌کردند و می‌خواندند: «قبیله بنی‌غفار و خندف و بنی‌نزار به‌خوبی دانسته‌اند که ما، گروه بدکاران را با تیغ تیز و شمشیر بران می‌زنیم. ای مردم، با شمشیر مشرفی و نیزه‌های تیز، از خاندان آزادگان دفاع کنید.»

درس آزادگی تا لحظه شهادت

حر از شهدای کربلاست که به‌عنوان یکی از مصادیق آزادی و حریت در تاریخ نامش به ثبت رسیده است. آزادگی او سبب شد به‌خاطر دنیا و ریاست آن، خودش را جهنمی نکند و بهشت را در سایه شهادت خریدار شود. او توبه کرد و از سپاه ابن‌زیاد جدا شد و به حسین(ع) پیوست و صبح عاشورا در نبردی دلاورانه به شهادت رسید. اصحاب امام پیکر نیمه‌جان حر را به خیمه آوردند. امام نزد او آمدند و خون از چهره او پاک کردند و فرمودند: «تویی حر و آزاده، همان‌گونه که مادرت تو را چنین نامید. تویی آزادمرد در دنیا و آخرت.» این‌گونه است که امام‌حسین(ع) و یارانشان حتی در لحظات دشوار نبرد با ریختن خونشان به ما درس آزادگی و کرامت می‌دهند. سیدالشهدا(ع) حتی در لحظه‌های دشوار جنگ و در لحظه‌هایی که مجروح بر زمین افتاده بودند نیز به دشمنان خود درس آزادگی می‌دهند و در برابر سپاه دشمن که قصد حمله به خیمه‌های زنان و فرزندان را دارند، برمی‌آشوبند و آنان را به آزادگی دعوت می‌کنند: «اگر شما را به جهان بینش و آیینی نیست، لااقل آزاده باشید.»

شریعه

ادب برخورد با کناهکار

روایات بسیاری در معارف دینی ما وجود دارد که در موضوع امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر از ادب و صمیمیت و زبان گرم و لین و برخورد مناسب صحبت می‌کند، مثل جایی که امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند: «با کار خوبِ خود، بدکار را اصلاح کن و با گفتار زیبای خود، به کار خیر راهنمایی کن.»

اول اینکه بیان می‌فرمایند دعوت به نیکی‌ها باید با رفتار خوب و عمل نیکو و بدون بیان صورت بپذیرد که این روش از مؤثرترین و مهم‌ترین روش‌های نهی‌ازمنکر است. عامل به کارهای نیک خودش بدون آنکه صحبتی بکند، بهترین دعوت‌کننده به آن کار نیک است. در مقام دوم، حضرت می‌فرمایند اگر بخواهیم با گفتن و صحبت دیگران را امر و نهی کنیم، اینجا باید جمیل مقال را به کار بگیریم و از متقن‌ترین، منطقی‌ترین، مؤدب‌ترین و صمیمانه‌ترین عبارات‌مان برای آن استفاده کنیم تا احتمال تأثیرگذاری در کارمان بیشتر و بیشتر شود.

اهل‌بیت(ع) ما بزرگ‌ترین دعوت‌کنندگان با عمل بودند که با رعایت اخلاق و ادب، دیگران را به این دین و مذهب و به این روش دعوت می‌کردند و پس از آن در برخورد با دیگران به ما یاد دادند که با ادب و منطق برخورد کنیم و حتی با کسی که عقاید ما را قبول ندارد یا آنکه اهل اشتباه و گناه است و حتی کسی که دشمن ماست، با زبان فحاشی و ناسزاگویی صحبت نکنیم که این روش هیچ‌گاه روش بزرگان دینی ما نبوده است.

امام‌صادق(ع) اصحاب خود را از تکبر نهی و به آن‌ها می‌فرمودند حق ندارید خودتان را از احدی بالاتر بدانید. اصحاب امام به ایشان اعتراض می‌کردند که چطور کسی را بهتر از خودمان بدانیم، حال آنکه گاهی او را گرفتار گناهان می‌بینیم، امام در پاسخ به ایشان می‌فرمودند: مگر قصه ساحران فرعون را نشنیده‌اید؟! در آیات قرآن دراین‌باره آمده است که کسانی آمده بودند با پیامبر خدا مقابله کنند، اما چون دیدند کاری که موسی می‌کند از جنس کار آن‌ها و سحر نیست و معجزه الهی است، به خدای موسی و هارون ایمان آوردند و حتی پس از تهدید فرعون به شکنجه و قطع کردن دست‌وپایشان، بر این ایمان ثابت‌قدم ماندند و گفتند هرچه می‌خواهی بکن، ما از ایمانمان دست نمی‌کشیم و عاقبت‌به‌خیر شدند.

امام‌صادق(ع) می‌فرمایند: «همان‌طور که ساحران فرعون با آنکه اهل گناه بودند، تغییر کردند و عاقبت‌به‌خیر شدند، ممکن است شخصی که الان اهل گناه است، در آینده اصلاح و عاقبت‌به‌خیر شود، اما مایی که امروز مدعی دین‌داری هستیم، عاقبت‌به‌خیر نشویم؛ پس حتی از اهل گناه نباید و نمی‌توانیم خودمان را بهتر بدانیم و اگر این‌گونه باشیم، وقتی بخواهیم نهی‌ازمنکر کنیم، ادبیات ما ان‌شاءا... زیبا و متواضعانه و مؤثر خواهد بود.»

روایت

حر بین بهشت و جهنم

نمی‌دانم وقتی به دنیا آمد، چرا مادرش اسمش
را این‌گونه انتخاب کرد؟

فرمانده سپاه عبیدا... بود. مأمور شده بود که مقابل حسین(ع) بایستد و به او و همراهانش سخت بگیرد.

هنگامی که از دارالاماره و نزد ابن‌زیاد بازمی‌گشت، ندایی شنید: «ای حرّ! تو را به بهشت بشارت باد!» به پشت‌سرش نگاه کرد و کسی را ندید. با خود گفت: «به خدا قسم، این بشارت نیست! چگونه بشارت باشد درحالی که من راهی جنگ با حسین‌بن‌علی هستم؟» به امام که رسید، با اینکه فرستاده ابن‌زیاد بود، اباعبدا...(ع) دستور داد سپاهیان حر و اسبانشان را سیراب کنند و حتی نماز ظهر را به حسین(ع) اقتدا کرد.

حر، راه را بر امام بست و نگذاشت به‌سمت کوفه برود و حتی مانع رفتن او به مکه شد.

روز عاشورا بود. دست و پای حر می‌لرزید. او از شجاعان و جنگاوران بود، چه چیزی او را آن‌قدر می‌ترساند؟

سؤالی بود که یکی از لشکریان عمربن‌سعد پرسید و حر پاسخ داد: «به‌درستی که خود را میان بهشت و جهنم می‌بینم و به خدا سوگند اگر تکه‌تکه شوم و مرا با آتش بسوزانند، من جز بهشت، راه دیگری را انتخاب نخواهم کرد». حر این جملات را گفت و بر اسب خود نهیب زد و به‌سوی خیمه‌گاه امام حرکت کرد.

از گذشته، تشنه قدرت بود. بعد از عثمان که بین معاویه و علی(ع) نزاع شد، از پدرش خواست ادعای خلافت کند. حالا برای خودش قدرت می‌خواست. ابن‌زیاد حکم حکومت ری را با ۴ هزار سپاه به او داده بود. در نزدیک کوفه خیمه زد. نامه عبیدا... رسید که با سپاهش به‌سمت حسین(ع) برود.

ابن‌سعد می‌دانست که روبه‌روی حسین ایستادن یعنی هلاکت. جواب منفی را به ابن‌زیاد داد و تهدید شد که اگر نروی، از حکومت ری خبری نیست. «به‌خدا قسم نمی‌دانم و حقیقتا در حیرتم. بسیار فکر می‌کنم در کارم که بین دو خطر افتاده است؛ آیا ترک کنم حکومت ری را درحالی که قدرت، آرزوی من است؟ یا گناهکاری بشوم که قتل حسین را به گردن گرفته است؟ حسین، فرزند عموی من است و حوادث، انبوه شده است و به جانم قسم که من عاشق ری هستم.»

اباعبدا...(ع) چندباری با او سخن گفت، اما وی از اینکه جاه و مالش را از دست بدهد، ترسید. می‌خواست کار حسین(ع) و یزید را به صلح بکشاند اما وقتی شمر نرمش او را دید، به دستور ابن‌زیاد، خواست که فرماندهی لشکر را از او بگیرد. این‌بار برای ثابت کردن خود به یزید و ابن‌زیاد، ۵ هزار نفر را به فرات فرستاد تا آب را بر اهل‌بیت پیامبر(ص) ببندند.

حربن‌یزید ریاحی و عمربن‌سعد شباهت‌هایی داشتند و تفاوت‌هایی...
هر دو حسین(ع) را می‌شناختند و پدر و مادر و جدش را.
هر دو فرمانده سپاه یزید بودند و مقابل امام(ع).
هر دو در این جنگ در تاریخ، مشهور شدند.
اما یکی به لعن و یکی به درود.
یکی در روز عاشورا به امام پیوست.
دیگری در جنگ با اباعبدا...(ع)، اولین تیر را به‌سمت او پرتاب کرد.
یکی به جرم قتل حسین(ع) هلاک شد
و دیگری در راه حسین(ع)، شهید.

صحیفه

کاشوب

خیلی وقت بود در فهرست کتاب‌هایی که باید بخوانم گذاشته بودمش. سرانجام شروع کردم به خواندن. کتاب حاوی روایت‌هایی است که خواننده را همراه راوی می‌کند. کتاب «کاشوب» اثر ۲۳ نویسنده است؛ آدم‌هایی با شغل‌های متفاوت ونگاه‌های مختلف که همه‌شان در یک چیز اشتراک دارند، آن نقطه اشتراک، حب‌الحسین(ع) است.

آن‌ها از نسبت خودشان و محرم نوشته‌اند. در حین خواندن روایت‌ها، جایی برای خودم پیدا می‌کردم و حتی بعضی وقت‌ها خاطرات روضه‌ها و هیئت‌هایی که رفته‌بودم، در ذهنم رژه می‌رفتند. مثلا وقتی حمیدرضا قادری در یادداشت گوشی‌اش می‌نویسد: «مقتل آرام باید اوج بگیرد. فکر کن نشستی مقابل امام‌صادق(ع)، داد می‌زنی. اصلا شاید بهتر باشد روی صورتت یک تبسم باشد از غم. خودت گوله‌گوله اشک بریزی و با آستین‌های بلند قبایت اشک‌هایت را پاک کنی و همان‌طور مقتل بخوانی. تصویر کنی که آقا به زخم‌های شکمشان نگاه کردند. روی اسبشان خم شدند. در همان حال خمیده به خیمه‌ها نگاه کردند. چشم‌هایشان سیاهی رفت. دستشان ضعف کرد. شمشیرشان افتاد. اصلا شمشیر را تصویر کنی وقتی می‌افتد روی زمین.»، یادم آمد من هم وقتی نوجوان بودم، روضه‌خوانی را این‌گونه دیدم که حتی سعی نمی‌کرد صدایش به جمعیت برسد. روایت بغض دونفره محبوبه سربی، من را همراه خودش می‌کند: «توی مجلسی که ایدئال ماست، قاری خوش‌صدایی ابتدای مجلس قرآن می‌خواند. «یاسین» یا «فجر» فرقی نمی‌کند. همه آرام صلوات می‌فرستند. سخنران می‌رود بالای منبر. نه آن‌چنان خشک و جدی و عبوس که همه خسته شوند و نه آن‌قدر شوخ و سرخوش که صدای بعضی‌ها بلند شود. وعظ می‌کند. کوتاه و پر. از درد امروز دنیا می‌گوید و درمانی که هزار سال پیش نسخه‌اش را حسین(ع) پیچیده است.»

اواسط کتاب که می‌رسم، به این فکر می‌کنم که همه ما روایت‌های این‌چنینی داریم که ارزش نوشتن و گفتن داشته باشد.

از هر کدام از روایت‌ها می‌شد جمله‌ای برداری و گریه کنی یا خط فکری بدهد که تو هیچ‌وقت به آن فکر نکرده‌ای یا نعمت‌هایی که در آن غرقی، بیشتر به چشمت بیاید.

هم دلم می‌خواست آرام آرام روایت‌ها را بخوانم و با وجودم لمسشان کنم، هم دلم نمی‌آمد کتاب را زمین بگذارم که نکند از فضای روایت‌ها فاصله بگیرم.